

فرهنگ فارسی به عربی  
و  
اصطلاحات فارسی به عربی

ناهد آقامیرزایی

انتشارات بهزاد

به نام خدا

## مقدمه

زبان عربی یکی از مهمترین زبان‌ها بین ما مسلمانان است؛ زیرا که خداوند توسط این زبان با بندگانش سخن گفته است. برای درک و فهم بهتر سخنان پروردگار و ائمه اطهار (ع) یادگیری این زبان قابل اغماض نیست؛ چرا که کتاب هدایتگر بشری «قرآن کریم» به این زبان نگاشته شده است. پس، هر مسلمانی نیازمند به فراگیری این زبان است و برای فراگیری هر زبان اولین چیزی که مورد نیاز است یک فرهنگ لغت است؛ زیرا که این کتاب همچون کلیدی است برای وارد شدن به دنیای دیگر و آموختن زبانی دیگر و گفته شده که یک زبان جدید، یک زندگی جدید است.

یکی دیگر از راه‌های آشنایی با فرهنگ و تمدن ملل مختلف و بهره‌مندی از تجربه‌های علمی - فرهنگی آموختن زبان همان ملل است به همین دلیل بر آن شدم تا فرهنگ لغتی تهیه و تنظیم کنم تا علاقه‌مندان به این زبان بتوانند با استفاده از این کتاب، نیازهای خود را برطرف کنند. البته، سعی کردم این فرهنگ فارسی به عربی

طَبَع، شَرِيعَة.

آئین بستن: الإِخْتِفَال، إقامة الزینات والأضواء.

آئین نامه: لِأَيْحَة، نظام، شرح و بیان کیفیتاً إجراء القانون أو اللوائح الإدارية دستور، النظام الموضوع. كتاب القانون.

آیین، آئینه، آینه: مِرآة، مصقول، مضاء، شمس، مینوال.

آیینه رو: جَمِیلُ الوَجْه، وُضَاءُ المَیْا.

آیینه دار: المُرَیْنُ (الحلاق)، حِجَام، فِضاد.

آئینه بخت، آینه بخت: مِرآة تُوضَعُ أَمَامَ العَرَسَانِ وَتَعَقِدُ النِّکَاح.

آئین دادرسی: أَسْوَءُ المَحَاكِمَات، قانون المَحَاكِمَات.

آئینه چرخ: شَمْس، مِرآة الشَّرْق.

آب: مَاء، رُونَق، عِزَّة، شَرَف، لمعان، جاه، اسم شهر من السَّنة السُّرِیَانِیَّة، صَفَاء، بَحر، نَهر، دَمْعَة، عَطْر، مِی، لِطَافَة، طُوز، الفِیضُ الِلهی.

آب آتشگون: كِنَايَة عَن الشَّرَابِ الأَحْمَر، نَبِذ، ماء نارِیُّ اللَّوْن وَمُحَرَّق.

آباد: مَعْمُور، مَزْرُوع، آهل، مَسْكُون، مُنَظَّم، مُرَتَّب، بِصَفَا.

آبادان: غَاِمِر، مُزْدَهَر، ذُو رُونَق، سَاِلم، مُرَقَّه، اِسْمُ مَدِیْنَة فِی جَنُوبِ اِیْرَان.

آبادی: قَرْیَة، كُلُّ مَكَانٍ مَزْرُوع، عُمْرَان، زِرَاعَة، رِفَاه.

آبادان کردن: تَعْمِیر، مَلَاء،

سَلَامَة، تَرْفِیَة، زُرْع.

آب از آب تکان نخوردن: كِنَايَة عَن اِهْدَوءٍ وَ اِلسْتِقْرَارِ وَ اَلْأَمْنِ.

آبان: الشَّهْرُ الثَّامِنُ مِنَ السَّنَةِ اِیْرَانِیَّة.

آب انبار: خَزَانُ مِیَاه، مَكَانٌ تَخْزِیْنُ المَاء، صَهْرِیج، حَوْضُ مَاء.

آب انگور: عَصِیرُ العِنَب، خَمْرُ العِنَبِ أَوْ العَرَق، نَبِذ، عَصَارَة.

آب باز: سَبَّاح، عَوَاص، لِأَعِبِ مَاء.

آب برداشتن: حَمَلُ المَاء، أَنْ یُخْفِی.

آب بستن: سَدُّ المَاء أَوْ اِغْلَاقَه.

آب بند: سَدُّ مَاء.

آب بها: حَقُّ الشَّرْب، مَأْ

یَدْفَعُ مِنْ

مَالٍ أَجْرُ تَوَزِیعِ المَاء، ثَمَنُ المَاء أَوْ قِیْمَتُه.

آب بینی: مُحَاطُ الأنْف.

آب پاش: اِبْرِیْقُ خَاصٌ لِرَشِّ الأَرْضِ أَوْ الزَّهْرِ، رِشَاشَة المَاء.

آب پز: المَسْلُوقُ بِالمَاء، مَسْلُوق.

آب پاشیدن: رَشُّ المَاء.

آب پشت: المِی، مِیُّ الذَّكْرُ الَّذِی یُخْرَجُ عِنْدَ الجِمَاعِ أَوْ اِلسْتِیْمَاء.

آب تابه: الطَّاسَة، اِبْرِیْقُ المَاء، سَخَّانُ المَاء.

آب تاختن: التَّسْبُول، اِدار البُول.

آب تنی کردن: اِلسْتِحْمَام، تَرْطِیبُ الجِسمِ بِالمَاء، غَسْلُ

البدن بِالمَاء البَارِد، الغَطْسُ